






یک دانه ی کوچک: داستان وانگاری ماتای

## A Tiny Seed: The Story of Wangari Maathai



-  Nicola Rijsdijk
-  Maya Marshak
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  3
-  فارسی  / English

در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق آفریقا، دختر کوچکی به  
هدرش روی زمینی گر می کرد. اسم آن دختر وانگری بود.

...



In a village on the slopes of Mount Kenya in East Africa, a little girl worked in the fields with her mother. Her name was Wangari.

وانگری از بیرون بودن لذت می برد. در بچه ی خانواده گیتن که محصولات غذایی بود بزرگ خود خاک را زیر و رو می کرد. او دانه های کوچک را در زیر خاک گرم فرو می کرد و روی آن را ب خاک می پوشانید.

...

Wangari loved being outside. In her family's food garden she broke up the soil with her machete. She pressed tiny seeds into the warm earth.



بهترین زهن مورد علاقه ی او در طول روز، زهن غروب بود. زهنی که خیلی تریک می شد و نمی شد گیهن را دید، وانگری می دانست که دیگر هید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ه و مسیره ی تریکی که در بین زمین هی کشاورزی بود رد می شد.



...

Her favourite time of day was just after sunset. When it got too dark to see the plants, Wangari knew it was time to go home. She would follow the narrow paths through the fields, crossing rivers as she went.

وانگری بچه‌ی بیهوشی بود و نمی‌توانست برای به مدرسه رفتن صبر کند. ولی هدر و پدرش می‌خواستند که او بماند و به آنها در خانه کمک کند. وقتی که او هفت ساله شد. برادر بزرگش، پدر و هدرش را وادار کرد که به او اجازه‌ی مدرسه رفتن بدهند.

...

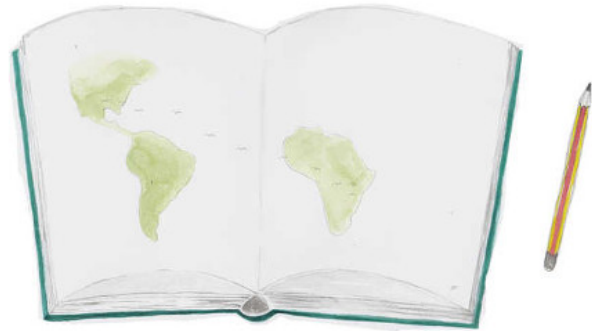
Wangari was a clever child and couldn't wait to go to school. But her mother and father wanted her to stay and help them at home. When she was seven years old, her big brother persuaded her parents to let her go to school.



او به یادگیری علاقه داشت! وانگری در خواندن هر کتاب مطلب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مدرسه هلی بود به طوری که برای ادامه تحصیل به ایلات متحده ی آمریکا دعوت شد. وانگری هیچن زده بود! او می خواست که بیشتر در مورد دنیا بداند.

...

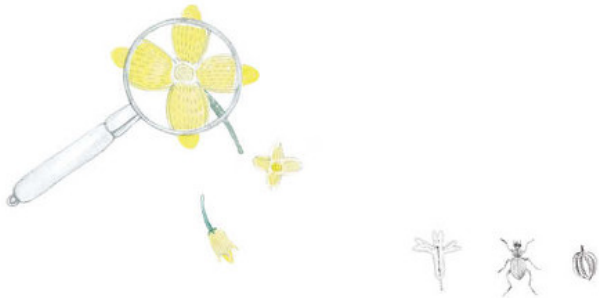
She liked to learn! Wangari learnt more and more with every book she read. She did so well at school that she was invited to study in the United States of America. Wangari was excited! She wanted to know more about the world.



در دانشگاه آمریکا وانگری چیزهای جدید زیادی یاد گرفت. او در مورد گیاهان و اینکه چگونه رشد می کنند درس می خواند. و به یاد می آورد که خودش چگونه بزرگ شده است: به یاد می آورد که چگونه در زیر سایه درختان در جنگل های زیبای کنیا برادرش بازی می کرد.

...

At the American university Wangari learnt many new things. She studied plants and how they grow. And she remembered how she grew: playing games with her brothers in the shade of the trees in the beautiful Kenyan forests.



هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر می‌فهمید که چقدر مردم کنیا را دوست دارد. او می‌خواست که مردم تنگ و آزادبشند. هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر خانه‌ی آفریقایی‌اش را به یاد می‌آورد.

...

The more she learnt, the more she realised that she loved the people of Kenya. She wanted them to be happy and free. The more she learnt, the more she remembered her African home.





وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا برگشت. ولی شهرش تغییر کرده بود. مزرعه های خیلی بزرگ در طول زمین گسترده شده بودند. زن ه دیگر هیزم برای آشپزی نداشتند. مردم فقیر بودند و بچه ه گرسنه.

...

When she had finished her studies, she returned to Kenya. But her country had changed. Huge farms stretched across the land. Women had no wood to make cooking fires. The people were poor and the children were hungry.



وانگری می دانست که چه کار کند. او به زنان یاد داد که چگونه می توانند استفاده از دانه های درخت بکنند. زنان درخت ها را می فروختند و از پولش برای مراقبت از خانواده هایشان استفاده می کردند. زنان خیلی خوشحال بودند. وانگری به آنها کمک کرده بود که احساس قدرتمندی و نیرومندی کنند.



...

Wangari knew what to do. She taught the women how to plant trees from seeds. The women sold the trees and used the money to look after their families. The women were very happy. Wangari had helped them to feel powerful and strong.

همچنین که زهن می‌گذشت، درخت‌های جدید در جنگل‌ها رشد کردند، و رودخانه‌ها دوباره جاری شدند. پیام وانگری در سراسر آفریقا پیچید. امروزه میلیون‌ها درخت از بذرهای وانگری رشد کرده‌اند.

...

As time passed, the new trees grew into forests, and the rivers started flowing again. Wangari's message spread across Africa. Today, millions of trees have grown from Wangari's seeds.



وانگری سخت کار کرده بود. مردم سراسر دنیا متوجه این موضوع شدند،  
و به او یک جایزه ی هلی دادند. آن جایزه، جایزه ی صلح نوبل بود و او  
اولین زن آفریقایی بود که آن را دریافت می کرد.

...

Wangari had worked hard. People all over the world  
took notice, and gave her a famous prize. It is called  
the Nobel Peace Prize, and she was the first African  
woman ever to receive it.



وانگری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ه هر وقت که به یک درخت زیب  
نگه می کنیم به ید او می افتیم.

...

Wangari died in 2011, but we can think of her every  
time we see a beautiful tree.






# Global Storybooks


[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

یک دانه ی کوچک: داستان وانگاری ماتای

## A Tiny Seed: The Story of Wangari Maathai

 Nicola Rijdsdijk

 Maya Marshak

 Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)

